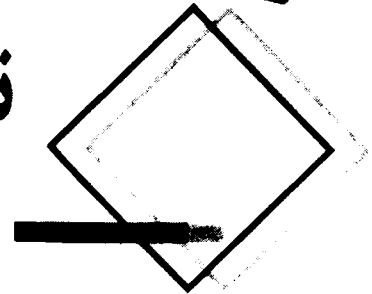


# تأویل از دید گاه علامه طباطبائی در تفسیر المیزان



محمد هادی معرفت

«المتشابه ما تشابه بغیره»

(متشابه آن است که به چیز دیگر شباهت یابد)

و مقصود از چیز دیگر، همان باطل است که چهره حق گونه آن، به صورت باطل در آید. لذا بیننده در حیرت است و نمی‌داند آنچه می‌بیند حق است یا باطل؟ از یک طرف، چون از مقام حکمت صادر گشته باید حق باشد، از طرف دیگر، چون ظاهری شبهه‌انگیز دارد به باطل می‌نماید. لذا تأویل صحیح متشابه (چه گفتار و چه کردار) آن گاه است که هاله ابهام را بزداید و موارد شبهه آن را دفع کند، و در واقع، چهره لفظ و عمل را به سویی که تنها حق است، بازگرداند و نظر بیننده یا شنونده را به همان سو معطوف دارد، و او را از حیرت در آورد. البته این کار به دست عالمان صالح انجام می‌گیرد.

از این رو، اهل زیغ (آنان که در دل‌هایشان کجی وجود دارد) به دنبال تشبیهات‌اند تا از موقعیت نارسا و گِل آلود سوء استفاده کرده، و آن را به نفع خود تأویل کنند. و این همان تأویل نادرست و باطل است که بر دست ناشایستگان انجام می‌شود. فرق میان تأویل - بدین معنا - و تفسیر در آن است که، تفسیر، تنها رفع ابهام می‌کند، ولی تأویل، علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می‌کند. لذا تأویل نوعی تفسیر است که از طریق آن در کنار رفع ابهام دفع شبهه نیز انجام می‌شود.

تأویل، از ریشه «آل یؤول أولاً - ای رجوع رجوعاً» - به معنای بازگشت نمودن - گرفته شده است.

لذا تأویل - که مزید فیه است - همانند إرجاع، به معنای بازگردان می‌باشد. جز آنکه تأویل در مورد مفاهیم به کار می‌رود و إرجاع، اعم است.

تأویل، گاه در مورد گفتار به کار می‌رود. مانند تأویل آیات متشابه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ. إِلَّا اللَّهُ وَالْوَاسِعُونَ فِي الْعِلْمِ» آل عمران / ۷

و گاه در مورد کردار، چنانچه درباره کارهای شگفت‌آور رهنمای حضرت موسی علیه‌السلام به کار رفته «سَأْتِبُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» كهف / ۷۸

## معانی تأویل

تأویل در چهار مورد استعمال شده است. که سه مورد آن در قرآن به کار رفته و مورد چهارم تنها در کلام سلف آمده است.

۱ - توجیه متشابه، آن است که ظاهری مبهم و شبهه‌انگیز داشته باشد، و موضع حق گونه آن به صورت باطل جلوه کند. به طوری که حق و باطل با یکدیگر اشتباه شده و موجب حیرت گردد. راغب اصفهانی گوید:

۲- تعبیر رؤیا، در سوره یوسف ۸ بار در این معنی استعمال شده است. و بدین معناست که در خواب، مطالب به صورت رمز ارائه می‌گردد، تا با تعبیر صحیح باز شده، حقیقت مراد مکشوف گردد. یعقوب، درباره یوسف می‌گوید:

وَ كَذَلِكَ يُخْتَبِرُكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُرِيكَ نِعْمَةَ عَلِيِّكَ... يوسف / ۶

(این چنین است که پروردگارت تو را بر می‌گزیند، و بر حقایق نموده‌ها آگاه می‌سازد، و نعمت خود را بر تو کامل می‌نماید)

اشاره به نمودهایی است که در خواب جلوه‌گر می‌شود، که بازگرداندن هر یک از آنها را به حقایق نهفته موجود در پس آن را افرادی شایسته همچون یوسف می‌دانند. لذا آنگاه که عزیز مصر، در خواب دید، هفت گاو لاغر بر هفت گاو فربه چیره شده، و در کنار آن هفت سنبله سبز و هفت سنبله خشک مشاهده نمود... از اطرافیان خود، تعبیر آن را جویا شد:

«يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلسُّؤْيَاتِ تَعْبِرُونَ»  
(ای بزرگانِ ملک اگر علم خواب می‌دانید مرا به تعبیر آن، آگاه کنید).

یکی از زندانیان نجات یافته، به او گفت:

«أَنَا أَنبَأْتُكَ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ \* يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ... يوسف / ۴۵ - ۴۶

(من شما را به تعبیر آگاه می‌سازم، مرا بفرستید تا از یوسف صدیق جویا شوم...)

یوسف هم گفت: هر یک از گاوهای فربه و لاغر، به سالهای فراوانی و خشکسالی اشارت دارند. دلی آگاه و باطنی روشن می‌خواهد تا حقایق نهفته در پس این نموده‌ها را دریابد.

۳- سرانجام کار، در سوره اسراء/ ۳۵ می‌خوانیم:

«وَ زُيِّنَا لِلنَّاسِ الْأَمْثَلِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.»

«با ترازوی استوار، پیمانه نمایید. این راه بهترین است، و سرانجام آن نیکوتر است»

و در سوره اعراف/ ۵۳ می‌خوانیم

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ، يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوا مِنْ قَبْلُ: قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ زَيْنًا بِالْحَقِّ، فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلُ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

(آیا در انتظار آنند تا سرانجام قرآن چه می‌شود؟ آن روز خواهد رسید! پس کسانی که آن را به دست فراموشی سپرده‌اند خواهند گفت: آری پیامبران، بر حق بودند. آیا اکنون برای ما شفیعیانی وجود دارد، یا آنکه باز گردیم و کاری دگر کنیم. البته خویشتن را از دست داده، و هر آنچه بافته‌اند از یاد برده‌اند)

و در سوره نساء/ ۵۹ می‌خوانیم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

(ای اهل ایمان! فرمانبردار خدا و رسول و رهبران خویش باشید. هر گاه درگیر چیزی شدید، به خدا و رسول واگذارید، اگر به خدا و قیامت ایمان دارید. زیرا این بهترین راهی است برای نجات از تفرقه و دوسو شدن، و سرانجام آن نیز نیکوتر خواهد بود)

۴- برداشت همه جانبه، و شاید عمده‌ترین آن، که در کلام سلف آمده است، عبارت از برداشتهای کلی و همه جانبه‌ای است، که از آیه استفاه می‌شود. این معنی در مقابل تنزیل است که در خصوص مورد نزول، منظور است.

می‌دانیم، قرآن به صورت کتابِ مدّون نازل نگردیده است. بلکه به صورت پراکنده و در مناسبت‌های مختلف، و در باره رفع مشکلات پیش آمده و گوناگون نازل شده است. و هر یک از آن پیش آمده‌ها را سبب نزول یا شأن نزول می‌گویند. لذا آیه نازل شده نمی‌تواند به آن حادثه نظر نداشته باشد، و همین امر موجب می‌گردد تا آیه، جنبه مخصوصی به خود بگیرد، و ظاهراً مخصوص همان مورد نزول بوده باشد. ولی اگر چنین بود، مطمئناً قرآن، از انتفاع همگانی ساقط می‌گردید، و فقط به عنوان علاج‌های مقطعی، مورد استفاده قرار می‌گرفت.

ولی چنین نیست، بلکه قرآن کتاب هدایت همگانی است، و برای همیشه زنده و جاوید است. لذا خصوصیات موارد نزول آیات، موجب تخصیص در مفاد آیه‌ها نمی‌گردد، و باید جنبه‌های عمومی آیات را مدنظر قرار داد. و از همین جنبه‌ها، برداشتهای کلی و همه جانبه استفاده نمود.

این گونه برداشتهای کلی و همه جانبه را، تأویل می‌گویند. و همین امر، قرآن را برای همیشه زنده و جاوید نگاه می‌دارد و آن را بر موارد مشابه در هر زمان و مکانی بر حسب پیش آمدها در بستر ابدیت تاریخ، قابل انطباق می‌گرداند؛ چرا که «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد» (اعتبار، در جنبه‌های عمومی کلام است نه خصوصیات موردی). از این رو، جنبه‌های ظاهری آیه را - که به مورد خاص نظر دارد - تنزیل می‌گویند. در مقابل تأویل که همان مفاهیم عام و برداشتهای کلی آیه است.

بنابراین، تمامی آیات قرآن دارای تأویل به این معنی می‌باشد، در حالی که تأویل به معنای توجیه نمودن، مخصوص آیات متشابه بود.

همین برداشتهای کلی و همه جانبه، که پیام آیه را برای همیشه ماندگار می‌کند و به نام تأویل خوانده می‌شود، «بطن» نیز نامیده می‌شود؛ چراکه مفهوم عام و پنهان در پس پرده ظاهری لفظ است. در مقابل «ظهر» که همان معنای ظاهری کلام است و بر قرائن موجود تکیه دارد، و به آن رنگ خصوصیت می‌بخشد.

اصطلاح ظهر و بطن از همان روز نخست، مترادف اصطلاح تنزیل و تأویل به کار می‌رفته است. پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است:

«ما فی القوآن آیه إلا و لها ظهرو و بطن»

در قرآن آیه‌ای نیست مگر آنکه ظاهری دارد و باطنی.

فُضِّلَ بِنِيسَارٍ مِنْ إِمَامِ أَبِي جَعْفَرٍ بَاقِرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَرِبَارَةً  
این حدیث نبوی می‌پرسد که مقصود از ظهر و بطن چیست؟ حضرت فرمود:

«ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ. مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ

يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» (۱)

ظهر آیه همان است که از ظاهر لفظ و بر حسب قرائن موجود و شأن نزول به دست می‌آید. ولی بطن آیه تأویل آن است که عبارت است از برداشتهای کلی و مفاهیم گسترده و قابل انطباق برای همیشه؛ که همین جهت، قرآن را زنده و جاوید نگاه می‌دارد.

**عمده معانی تأویل:** همه معانی چهارگانه، نهایتاً به همان معنای بازگشت دادن، بر می‌گردد؛ زیرا توجیه متشابه، یعنی: ارجاع ظاهر مبهم و شبهه‌ناک، به واقعیتی روشن و تابناک. تعبیر رؤیا: تبیین حقایق نهفته در پس نموده‌های حالت رؤیا است. که این نموده‌ها را به آن حقایق نهفته باز می‌گرداند. سرانجام کار: همان بازگشت کردار یا گفتار، به عاقبتی زشت یا زیبا.

تأویل به معنای بطن، إلقاء خصوصیات برگرفته در لفظ است، تا به مفهومی عام و گسترده بازگردد.

ولی عمده بحث در این جا پیرامون معنای نخست و اخیر است، که در کلام سلف و خلف دائر، و در اصطلاح تفسیری به کار می‌رود:

۱- تأویل به معنای توجیه متشابه، که مخصوص آیات متشابه است.

۲- تأویل به معنای بطن و پیام عام آیه است، که در سراسر آیات قرآنی سریان دارد.

**نظریه عینیت تأویل،** آنچه گذشت، تأویل از دیدگاه مشهور بود که در استعمال مفسرین سلف به کار رفته است. و معانی چهارگانه تأویل را از قبیل معانی و مفاهیم و نوعی تفسیر و تبیین در نظر گرفته‌اند.

ولی اخیراً نظریه «عینیت تأویل» را مطرح کرده، و آن را از قبیل مفاهیم ندانسته، و برای آن عینیت قائل شده‌اند.

نخست ابن تیمیّه با یک نگرش کاملاً سطحی، عینیت تأویل را مطرح نموده‌است. و بعدها استاد بزرگوار علامه طباطبائی، این نظریه را با بیانی ژرف و تحقیقی عمیق و قابل توجه مطرح ساخته است، و شاید کمتر افرادی باشند که به حقیقت گفتار این فرزانه دوران پی برده باشند.

**گفتار ابن تیمیّه**، تأویل در گفته ابن تیمیه، از قبیل معانی نیست، بلکه حقیقتی است که الفاظ و معانی از آن حکایت دارند. خود او می‌گوید: «تأویل در مقابل تفسیر، اصطلاحی است که در گفتار متأخرین رایج گشته است آن را از معانی باطنی دانسته، در مقابل معانی ظاهره که به آن تفسیر گفته‌اند.»

و در یک جای دیگر می‌گوید: تأویل در اصطلاح سلف، به دو معنی گفته می‌شود:

۱ - تفسیر کلام و بیان معنی آن: چنانچه در تفسیر طبری پیوسته این عبارت آمده است که: (الكلام فی تأویل هذه آآیة)، یا (اختلف اهل التأویل فی هذه الآیة). که مقصود وی همان تفسیر آیه است.

۲ - حقیقت مراد و جان کلام: به طوری که اگر کلام طلب باشد، تأویل آن حقیقت مطلوب است. و اگر خبر باشد، تأویل آن، ذات چیزی است که از آن خبر داده شده است. تأویل به این معنی (حقیقت خارجی) - که سؤمین معنی به شمار می‌رود - با دو معنی یاد شده، فاصله زیاد دارد؛ زیرا تأویل به آن دو معنی از قبیل:

علم و سخن است. مانند تفسیر و شرح و توضیح، و جایگاه تأویل در آن صورت قلب و زبان است. و دارای وجود ذهنی و کتبی است.

ولی تأویل به معنی سوم، صرفاً وجود خارجی دارد، در گذشته یا در آینده. به طوری که هر گاه گفته شود: (طَلَعَتِ الشَّمْسُ) تأویل آن، همان طلوع آفتاب است، که در خارج تحقق یافته، و این معنی سوم، همان لغت قرآن است که بر آن نازل گردیده است.

**نظریه علامه طباطبائی:** علامه طباطبائی - قدس سره - با مطرح کردن نظریه ابن تیمیه، برخی از جوانب آن را مورد مناقشه قرار داده، ولی اصل نظریه را مبنی بر اینکه تأویل، حقیقتی است عینی، که منشاء و مستند تمامی تعالیم عالیه قرآنی قرار گرفته و چیزی از قبیل الفاظ و معانی نیست، بلکه حقیقت عینی و خارجی است، پذیرفته‌اند.

علامه، در این زمینه، راهی جدا از راه ابن تیمیه را در پیش گرفته: راهی عمیق، دقیق و فراتر از سطحی که او سیر

می‌نموده است. علامه، گفتار ابن تیمیه را، تحت عنوان چهارمین وجه در تفسیر تأویل، چنین بیان می‌دارد:

«أن التأویل لیس من قبیل المعانی المرادة باللفظ، بل هو امر عینی يعتمد علیه الکلام، فان كان طلباً، فتأویله هی المصلحة التي اوجبت انشاء الطلب... و ان كان خیراً، فان كان اخباراً عن الماضي، كسان تأویله هی نفس الحوادث الواقعة فی الظرف الماضي... و ان كان اخباراً عن المستقبل او الحال، فأنما ان يكون المخبر به مما تناله الحواس او تدركه العقول، كان تأویله ایضاً ما هو فی الخارج من القضايا الواقعة، او يكون من الامور الغيبية التي لا تناله الحواس و لا تدركها العقول، كالامور الراجعة الى احوال القيامة و البعث والنشور... فتأویلهای ایضاً نفس حقايقها الخارجية...» (۲)

سپس در صدد مناقشه آن بر آمده، چنین گوید:

«أنه و إن أصاب فی بعض کلامه، لكنه أخطأ فی بعضه الآخر: أنه أصاب فی القول بأن التأویل لا يختص بالمشابهة، بل هو عام لجميع القرآن. و كذلك القول بأن التأویل لیس من سنخ المدلول اللفظی، بل هو امر خارجی یتنی علیه الکلام... لكنه أخطأ فی عدّ کل امر خارجی مرتبط بمضمون الکلام - حتی مصادیق الأخبار الحاكية عن الحوادث الماضية والمستقبله - تأویلاً للکلام...» (۳)

آنگاه در صدد تبیین حقیقت تأویل بر آمده، چنین إفاده می‌فرماید:

«الحق فی تفسیر التأویل أنه الحقیقة الواقعية التي تستند ألیها البیانات القرآنية، من حکم أو موعظة أو حکمة، و أنه موجود لجميع الآيات القرآنية محکماً و متشابهاً. و أنه لیس من قبیل المفاهیم المدلول علیها بالألفاظ، بل هی: من الأمور العينية المتعالية من أن تحیط بها تشبهات الألفاظ، و أنما قیدها الله سبحانه بقید الألفاظ لتقريبها من أذهاننا بعض التقريب، فهي كالأمثال تُضْرَب لیسوّب بها المقاصد و تروّض، بحسب ما یناسب فهم السامع، قال تعالی: «والکتاب المبین» أنا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون\* و أنه فی أم الکتاب لدنيا لعلی حکیم.» (۴)

در جای دیگر نیز فرموده‌اند:

«المراد بتأویل الآیة لیس مفهوماً من المفاهیم تدل علیه الآیة،



آن را تشکیل می‌دهد. به طوری که ظواهر الفاظ و عبارات، از آن نشأت گرفته‌اند. همانند روح در کالبد انسان که «این همه آوازه‌ها از وی بود»

نکته قابل توجه اینکه سه عبارت فوق، هر یک قید احترازی است به این صورت که:

آنجا که گفته: واقعیت، نفی اوهام می‌کند.

آنجا که گفته: حقیقت، به این خاطر است تا گمان نرود، تنها از امور اعتباریه صرفه است.

و آنجا که گفته: عینیت، خواسته تا نفی ذهنیت کند و گمان نرود، از قبیل مفاهیم است، تا جایگاه آن ذهن باشد! البته مقصود از عینیت، عینیت مصداقی نیست - که در کلام ابن تیمیه آمده - بلکه صرفاً، خارج‌الذهن بودن، مقصود است. لذا در تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء می‌گوید:

«والتأویل هو المصلحة الواقعية التي ينشأ منها الحكم ثم لترتب على العمل.»<sup>(۷)</sup>

باکمی دقت، ملاحظه می‌شود که این عبارت یک نشانه فرق بین دو نظریه است؛ چرا که منظور ابن تیمیه از عینیت، عینیت مصداقیه بوده، ولی مراد علامه از عینیت، خارج‌الذهن بودن آن است.

پس، تأویل از دیدگاه علامه، واقعیتی است که حقیقت عینی دارد. مقصود از حقیقت عینی، این است که یک امر ذهنی نیست، تا از قبیل معانی و مفاهیم بوده باشد، بلکه حقیقتی است که سر منشأ تمامی احکام، تکالیف، آداب و مواعظ قرآن، قرار گرفته و تعالیم و حکمت قرآن، از آن نشأت گرفته است. علامه در توضیح مطلب فوق، سه مورد ارائه داده‌اند:

۱- تأویل القرآن، هو المأخذ الذي يأخذ منه مغارة.<sup>(۸)</sup>

(تأویل قرآن، حقیقتی است که سر منشأ معارف قرآن گردیده است.)

۲- نسبت به آلی الکلام، نسبة الممثل ألي المثل.<sup>(۹)</sup>

(رابطه با آن کلام، مانند رابطه مورد مثال، با مثالی است که آورده شده است.)

۳- والباطن ألي الظاهر.<sup>(۱۰)</sup>

(همان رابطه‌ای که میان باطن - حقیقه‌الشیئ - و ظاهر -

سواء أكان مخالفاً لظواهرها أم موافقاً. بل هو من قبيل الأمور الخارجية. و لا كل أمر خارجي حتى يكون المصداق الخارجي للخبر تأويلاً له. بل أمر خارجي مخصوص. نسبه الى الكلام نسبة الممثل ألي المثل والباطن ألي الظاهر.»<sup>(۵)</sup>

در موضع دیگری هم آورده‌اند.

«و تأویل القرآن هو المأخذ الذي يأخذ منه مغارة.»<sup>(۶)</sup>

در این توصیف، سه عبارت به کار رفته است: حقیقت، واقعیت و عینیت. «أنه الحقيقة الواقعية... أنه الأمور العينية... لذا تأویل، از دیدگاه علامه بزرگوار، دارای حقیقتی است جدا از عالم ذهن؛ زیرا آنچه در اذهان وجود دارد، مفاهیمی بیش نیستند، و مفاهیم نمی‌توانند منشأ چیزی قرار گیرند؛ زیرا خود از حقایق واقعیه نشأت گرفته‌اند، انتزاعاتی از حقایق بیش نیستند.

از طرف دیگر چون تأویل قرآن، بطن آن را تشکیل می‌دهد، و بطن منشأ ظاهر است، و آنچه نمود می‌کند، پرتوی از حقایق نهفته است، لذا بطن و تأویل قرآن، حقیقت

نقش و کالبد - وجود دارد).

اینک شرح این سه فراز، با رعایت عکس ترتیب آورده می‌شود.

تفصیل مشهود در اندام آن، چیزی است جدا از حقیقت و اصل قرآن، که در جایگاه بلند خود، همچنان استقرار دارد. علامه در این زمینه می‌فرماید:

«إِنَّ هُنَا كِتَابًا مَبِينًا، عَرَضَ عَلَيْهِ جَعْلُهُ مَقْرُوءًا عَرَبِيًّا. وَأَمَّا أَلْبَسَ لِبَاسَ الْقِرَاءَةِ وَالْعَرَبِيَّةَ، لِيَعْقِلَهُ النَّاسُ. وَالْأَلْفَاءُ - فَآتِهِ - وَهُوَ نَسَبُ أُمِّ الْكِتَابِ - عِنْدَ اللَّهِ، عَلَيَّ، لَا يَصْعَدُ إِلَيْهِ الْعُقُولُ. حَكِيمٌ لَا يَجِدُ فِيهِ فَصْلًا وَفَصْلًا...»

«فَالكِتَابُ الْمَبِينُ - فِي آيَةِ - هُوَ أَصْلُ الْقُرْآنِ الْعَرَبِيِّ الْمَبِينِ.»  
«وَلِلْقُرْآنِ مَوْقِعٌ هُوَ فِي الْكِتَابِ الْمَكْتُوبِ... وَأَنَّ التَّنْزِيلَ حَصَلَ بَعْدَهُ..»

«وَهُوَ الَّذِي عَبَّرَ عَنْهُ بِأَمِّ الْكِتَابِ وَبِاللُّوْحِ الْمَحْفُوظِ..»  
«فَالكِتَابُ الْمَبِينُ الَّذِي أَضَلَّ الْقُرْآنَ، وَحَكْمَهُ الْغَالِي عَنْ التَّفْصِيلِ، أَمْرٌ وَرَاءَ هَذَا الْمَنْزِلِ. وَأَمَّا هَذَا بِمَنْزِلَةِ اللَّبَاسِ لِذَاكَ..»  
سپس گوید:

«أَنَّ هَذَا الْمَعْنَى، أَعْنَى كَوْنِ الْقُرْآنِ، فِي مَرْتَبَةِ التَّنْزِيلِ، بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْكِتَابِ الْمَبِينِ - وَنَحْنُ نَسَمِيهِ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ - بِمَنْزِلَةِ اللَّبَاسِ مِنَ الْمَتَلِّسِ. وَبِمَنْزِلَةِ الْمَثَلِ مِنَ الْحَقِيقَةِ. وَبِمَنْزِلَةِ الْمَثَلِ مِنَ الْغُرُضِ الْمَقْصُودِ بِالْكَلَامِ.»<sup>(۱۱)</sup>

۲- **نسبة الممثل إلى المثل**، برای روشن شدن تفاوت میان آن حقیقت بلند پایه، و این ظاهر آراسته، کافی است تفاوتی را که میان مثل آورده شده در کلام، و هدف بلندی که مقصود اصلی کلام است، ملاحظه کنید. در این زمینه فرموده‌اند:

«الْقُرْآنُ، فِي مَرْتَبَةِ التَّنْزِيلِ، بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْكِتَابِ الْمَبِينِ - الَّذِي هُوَ حَقِيقَةُ الْكِتَابِ - بِمَنْزِلَةِ اللَّبَاسِ مِنَ الْمَتَلِّسِ وَبِمَنْزِلَةِ الْمَثَلِ مِنَ الْحَقِيقَةِ، وَبِمَنْزِلَةِ الْمَثَلِ مِنَ الْغُرُضِ الْمَقْصُودِ بِالْكَلَامِ...»<sup>(۱۲)</sup>

مثل، که در کلام آورده می‌شود، برای روشن شدن مقصود می‌باشد؛ زیرا «الْمِثَالُ يُوضِّحُ الْمَثَالَ» مثال آوردن، مطلب را بهتر آشکار می‌سازد. مثال برای تقریب به اذهان است، هر چه مثال دقیق‌تر باشد، مطلب بهتر روشن می‌گردد؛ زیرا شنونده با تصویری که از مثال، در ذهن خود می‌آورد، و مقایسه‌ای که میان آن و مطلب متکلم انجام می‌دهد، زودتر به مقصود وی پی می‌برد. به همین خاطر است که قرآن کریم، از این شیوه به خوبی استفاده کرده، و

۱- **نسبة الباطن إلى الظاهر**، تأویل قرآن، حقیقتی است نهفته، در پس پرده الفاظ و معانی. وجود باطنی، در مقابل وجود ظاهری، اصطلاحی است که نمودار وجود حقیقی و ثابت شیء را در مقابل وجود ظاهری و زائلی می‌رساند. علامه، برای قرآن، غیر از وجود لفظی و کتبی، وجود دیگری قائل می‌باشد، که حقیقت واقعی قرآن به آن وابسته است. این وجود همانند روح در کالبد است. همان است که در شب قدر یکجا بر پیغمبر اکرم(ص) نازل گردیده است. علامه در توضیح این مطلب در ذیل آیه شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ... البقره / ۱۸۵ می‌فرماید:

قرآن، دارای حقیقتی دیگر است، جز آنچه ما، درک می‌کنیم. [حقیقتی که] عاری از تجزیه و تفصیل می‌باشد. «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»  
إحکام، در اینجا، در مقابل تفصیل است. قرآن در اصل، دارای وحدتی کامل بوده، تفصیلی که در آن مشاهده می‌شود، بعداً عارض آن شده است.

در سورة اعراف آیه ۵۲ و سورة یونس آیه ۳۹ نیز به این امر اشاره شده که سورة سورة شدن و آیه آیه شدن قرآن، و نزول تدریجی آن بدین صورت که مشاهده می‌شود، امری است عارضی. کتاب، دارای حقیقتی است جدا از این تفاسیل و اجزاء. و آن حقیقت بلند پایه، در جایگاهی محفوظ، و از دسترسی ناپاکان بدور است. و به فرمایش قرآن:

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ \* فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ: البروج / ۲۱-۲۲»  
«فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ واقعه / ۷۸-۷۹»  
و این همان «کتاب مبین» است، که لباس «عربیت» بر آن پوشانده شده است.

«حَمَّ \* وَالْكِتَابِ الْمَبِينِ \* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \*  
وَإِنَّهُ فَى أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» الزخرف / ۱-۴  
پس، آراسته شدن قرآن به لباس عربیت و تجزیه و



برای تقریب مطالب، از مثال آوردن، چه کوچک باشد چه بزرگ، دریغ نورزیده است. خود قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَسَوْفَهَا...»  
البقره/۲۶

«...وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» الحشر/۲۱

«...وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» ابراهیم/۲۵

در این زمینه علامه می فرماید:

«آنچه لفظ مثل - بالمطابقه - بر آن دلالت دارد، گرچه بر مورد مثال، انطباق ندارد، ولی در عین حال، حکایتی از آن دارد؛ زیرا حال و وضع مورد مثال را روشن می کند. همچنین است امر تأویل، در تمامی آیات قرآن. امر و نهی و بیانات قرآنی، هیچ یک بیانگر کامل آن حقیقت نیستند، گرچه آن حقیقت از گوشه و کنار این بیانات جلوه گراست و خودنمایی می کند.» (۱۳)

ایشان در جای دیگر می افزایند:

«فَسَبَّةُ التَّأْوِيلِ إِلَى ذِي التَّأْوِيلِ، نِسْبَةُ الْمَعْنَى إِلَى صَوْرَةِ النَّسْبِ يَظْهَرُ بِهَا، وَالْحَقِيقَةُ الْمُمَثَّلَةُ أَلَى مِثَالِهَا الَّذِي تَمَثَّلُ بِهِ...» (۱۴)

۳- هو الّاخذ الذي يأخذ منه معارفه، تأویل همان حقیقتی است که تمامی معارف قرآن، از آن سرچشمه گرفته است. علامه در تبیین و توضیح این امر می گوید:

«هر کس در آیات قرآن، تدبیر نماید، به ناچار در می یابد، که این قرآن نازل شده تدریجی بر پیغمبر اکرم (ص) بر آن حقیقت تکیه دارد: حقیقتی که فراتر از آن است که اذهان عامیانه آن را درک کنند، یا دستهای آلوده - به خواسته های نفسانی و چرکین - آن را لمس نمایند. لا يَسْمَعُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». «وَأَنَّ تِلْكَ الْحَقِيقَةَ أَنْزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ (ص) أَنْزَالًا فَعَلَّمَهُ اللَّهُ بِذَلِكَ حَقِيقَةَ مَا عَنَاهُ بَكْتَابِهِ.»

آن حقیقت، یکجا بر پیغمبر فرود آمد، و همه آنچه را مقصود غائی و مطلب نهائی قرآن بود، جملگی، در آن شب - لیلۃ القدر - به او آموخت.» (۱۵)

خلاصه الكلام، تأویل هر آیه، حقیقت خارجیّه ای است، که مدلول آیه به شمار نمی رود، گرچه به گونه ای از آن حکایت دارد. همانگونه که يك مَثال، بر مورد مثال، دلالت مطابقی

ندارد، گرچه حال و وضع آن را آشکار می سازد. می فرماید: «تأویل، آن حقیقت خارجیّه ای است، که موجب گردیده تا تشریح حکمی گردد، یا بیان معرفتی شود یا حادثه ای بازگو گردد. که آن حقیقت، چیزی نیست که بیانات قرآن، صریحاً بر آن دلالت کند، جز آنکه هر یک از بیانات قرآن از آن نشأت گرفته و ظهور یافته است، و نیز اثری از آن است که به گونه ای از آن حکایت دارد، و بدان اشاره می نماید.» (۱۶)

در توضیح مطلب فوق می فرماید: کسی که دستور «اسقنی» می دهد، این دستور از نهاد طبیعت او برخاسته که طالب کمال است. و این حقیقت خارجی (طبیعت طلب کمال) همان است که ایجاب می کند تا انسان بر حفظ وجود و بقاء خویش بکوشد. و هم آن است که ایجاب می کند تا به جای آنچه از بدن تحلیل رفته تدارک نماید. غذای مناسب را تقاضا کند. سیراب شدن درخواست دارد. در نتیجه، دستور فراهم نمودن آشامیدنی، صادر نماید.

«فتأویل قوله: اسقنی، هو: ما علیه الطبيعة الخارجية الإنسانية، من القضاء الكمال، فی وجوده و بقائه» (۱۷)

پس، تأویل و بازگشت دستور فراهم نمودن آب، به طبیعت طلب کمال انسانی است که این دستور، از آن حقیقت، حکایت دارد و بدان واقعیت اشارت می نماید.

توضیحی روشن تر، در تفسیر آیه ۸۲ سوره کهف، «...ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَشْفَعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» می فرماید:

«التأویل فی عرف القرآن، هی: الحقیقة التي يتصننها السنن و يؤول آیه و یبتنی علیها. كتأویل الرؤیا، و هو: تعبیرها... و تأویل الحكم، و هو: ملاکه ... و تأویل الفعل و هو: مصلحته و غایتة الحقیقیة ... و تأویل الواقعة، و هو: علتها الواقعیة... و هكذا...» (۱۸)

شاید بهترین توضیح، برای درک مقصود ایشان از «تأویل» همین عبارت باشد...

«...تأویل هر چیزی، مایه و اساس آن چیز است، که از آن برخواست، و بدان بازگشت می کند. پایه و هدف آن را تشکیل می دهد. مثلاً: تأویل رؤیا، همان تعبیر آن است که انجام می شود.»



تأویل حکم (احکام شرعیه، تکلیفی و وضعی) همان ملاک و مقتضی تشریح آن حکم است؛ زیرا احکام شرعیه، تابع مصالح و ملاکات واقعیه می‌باشند، که همان ملاکات، موجب تشریح آن احکام گردیده است. چه وضعی و چه تکلیفی ... و لذا گفته‌اند: «الأحكام الشرعية أُلْفَاءُ أَلَى الْأحكام العقلية».

تأویل فعل (هر عمل و کاری که انجام شده یا می‌شود) هم مصلحت و غایت آن است؛ زیرا عاقل، کاری انجام نمی‌دهد، مگر آنکه داعیه مصلحت داشته، هدفی را دنبال کند.

تأویل واقعه (هر حادثه‌ای که پدید شود) نیز علت و سببی دارد که در به وجود آمدن آن دست داشته است. همان علت به وجود آورنده تأویل آن حادثه می‌باشد. پس تأویل هر چیزی - در چهارچوب وجودیش - همان مایه و پایه آن چیز است، که هدف وجودی و غایت اصلی آن را تشکیل می‌دهد.

آیاتی که لفظ تأویل در آنها به کار رفته است علامه، درباره موارد استعمال لفظ تأویل که در قرآن، - ۱۷ بار، در ۱۵ آیه و در ۷ سوره - (۱۹) آمده می‌گوید:

و لم يستعمل القرآن لفظ التأویل فی الموارد التي استعمالها، الا فی هذا المعنى» (۲۰)

(قرآن در تمامی جاهایی که لفظ تأویل را به کار برده آن را در همین معنی که یادآور شدیم استعمال کرده است). اینک برای توضیح و تبیین بیشتر، شرح برخی از آیاتی را که لفظ تأویل در آنها به کار رفته، آورده می‌شود.

۱ - سوره اعراف آیه ۵۲ - ۵۳: «وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَا عَلَىٰ عِلْمٍ، هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ \* هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوا مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»

علامه در تفسیر این آیه‌ها می‌گوید:

«ضمیر در «یوم یأتی تأویل» به تمامی کتاب برمی‌گردد؛ زیرا «تأویل» در اصطلاح قرآن، همان حقیقتی است که بر آن تکیه کرده، خواه حکمی باشد یا خبری یا هر چیز دیگر، همانگونه که ظاهر بر باطن، و مثال بر مُثَل تکیه دارد. و معنی «هل ينظرون ألا تأویل» آن است که انتظار چه

می‌کشند، جز حقیقتی را که مایه و انگیزه قرآن قرار گرفته بوده، و اکنون با چشم خود بالعیان آن را می‌بینند.» (۲۱)

۲ - سوره یونس آیه ۳۹: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِبُّوا بِهِمْ وَ لَئِنَّا يَا تَهُم تَأْوِيلَهُ»

«آنان تکذیب نمودند چیزی را که نتوانسته بودند فراگیرند. پس نادانی آنان انگیزه تکذیبشان گردید؛ زیرا پیش از آن بود که تأویل آن را در یابند، و حقیقت آشکار آن را در روز قیامت، به ناچار خواهند دید، روزی که پرده‌ها بر کنار رود، و سراسر حقایق برملا خواهد گردید.»

علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«فحملهم الجهلُ على التکذیب بها، و لَمَّا يَا تَهُم اليوم الذى يظهر لهم فيه تأویلها و حقیقة امرها، ظهوراً يضطرهم على الإيقان والتصديق بها، و هو يوم القيامة الذى يكشف لهم فيه أَلْفَاء عن وجه الحقایق بواقعیتها» (۲۲) [و به فرمایش قرآن] «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَك فَبَصَرُك الْيَوْمَ خَدِيدٌ»

ق/۲۲

البته مقصود از مشاهده، در این دو آیه (اعراف/۵۳) و (یونس/۳۹)، لمس حقیقتی است که قبلاً انکار کرده بودند. خود علامه می‌گوید:





و بالجملة، كل ما يظهر حقيقته يوم القيامة من انباء النسبوة و اخبارها» (۲۳)

«هر آنچه در دعوت انبیاء یاد آور شده بود، در آن روز به حقیقت آن پی می‌برند.»

البته این دریافتهای حقایق در آن روز، با دریافتهای این جهان تفاوت دارد: علامه در این باره می‌گوید:

«فان امثال قوله تعالى: لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد. تدل على ان مشاهدة وقوع ما اخبر به الكتاب و انبأ به الانبياء، يرم القیامة، من غير نسخ المشاهدة الحسنة التي نعهدها في الدنيا. كما ان نفس وقوعها والنظام الحاكم فيها غير ما نألفه في نشأتنا هذه» (۲۴)

«پرده برگرفتن از چشمها در آن روز، و تیزبین شدن در آن هنگام، [این معنی را] می‌رساند که: دیدن امری که شرایع الهی و پیامبران، از آن خبر داده‌اند، به گونه دیگری،



غیر از مشاهده حسی است که با آن خو گرفته‌ایم. همچنانکه انجامیدن خیرها و تحقق یافتن آنها، و نظام حاکم در آن روز، غیر از آن چیزی است که در این نشأت با آن آشنا هستیم.»

خلاصه، مقصود این است که دریافت حقایق، در آن روز به گونه دیگری است، و از سنخ دریافتهای این نشأت نمی‌باشد.

۳- سورة اسراء آية ۳۵: «وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَ زِنُوا

بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

علامه در تفسیر این آیه می‌گوید:

«ظاهر آیه آن است که، تأویل یک امر خارجی و اثر عینی است، که بر فعل خارجی آنان، مترتب می‌گردد؛ زیرا تأویل یک امر خارجی است که مال و مرجع یک امر خارجی دیگر قرار می‌گیرد.»

لذا گفته کسی را که در تفسیر آیه می‌گوید:

«تأویل ایفاء کیل و اقامه وزن، همانا مصلحتی است که بر این دو مترتب می‌شود، و آن، استقامت امر جامعه است»، نمی‌پذیرد؛ زیرا مصالح واقعه مترتب بر احکام تکلیفی، از امور عینی نیستند. (۲۵) ولی در ذیل همین آیه - در سوره اسراء - آن را پذیرفته‌اند. (۲۶)

۴- سورة كهف آية ۷۸: «... سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«مقصود از تأویل در این آیه، صورت دیگری است غیر از آن صورت که موسی، از کارهای انجام شده، دریافت کرده بود.

موسی، از «خرق سفینه»، در این آیه، «...أَخْرَفْتُهَا لِيُخْرِقَ

أَهْلِهَا، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا أُنْفَرًا» الكهف / ۷۱

خرق شدن سرنشینان و نکوهیده بودن آن کار را، دریافت کرده بود. ولی رهنمای او، صورت دیگر آن را نشان داد و به او گفت:

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا،

فَكَانَ مِنْ وَرَائِهِمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»

«کشتی مال بینوایانی بود که در دریا مشغول کار بودند،



خواستم آن را معیوب سازم، تا پادشاه ستمکاری که به دنبال آنان بود، و هر کشتی سالمی را غاصبانه در اختیار خود قرار می‌داد، از آن صرف‌نظر کند.»  
پس خدمتی بود که نسبت به آنان انجام دادم، قصد زیان‌رسانی نبود.

موسی، درباره کشتن طفل، چنین دریافت کرده بود که: «...أَتَتْنَا نَفْسًا زَكِيَّةً، بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا.» الکهف/ ۷۴.  
اما راهنمای موسی صورت دیگر را به وی ارائه داد و گفت:

«وَاللَّامِ الْفُلَامُ فَكَانَ أَمْرًا مُؤَيَّنًا فَضَعَبْنَا أَنْ يُوْهِمَهُمَا طِفْلَانَا وَكُفْرًا، فَأَرْزْنَا أَنْ يُؤَيِّلَهُمَا زُهْمًا غَرًّا بِنَفْثَةِ زَكَةٍ وَاقْرَبْتَ وَشَاءَ الْكُهْفُ / ۸۰ - ۸۱»  
«طفل موجودی بود که در بزرگی امکان داشت پدر و مادر خویش را به ستوه آورد و به تباهی بکشاند. خواستیم تا خداوند بهتر و مهربان‌تر از او را به آنان عطا فرماید.»  
همچنین موسی درباره بر پا داشتن دیوار چنین تصوّر می‌کرد که:

«...أَوْ شِئْتَ لِأَتَّخِذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» الکهف / ۷۷.  
در مقابل پذیرائی نکردن اهل قریه، بهتر بود برای برپا داشتن دیوار، مزدی دریافت کنی! و گرنه، کاری سفیهانه می‌ماند!  
اما راهنمای موسی، وجه حقیقی آن کار را بیان داشت و به او گفت:

«وَأَمَّا الْبَعْدُ فَكَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَ فِي الْمَدِينَةِ، وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمْ، وَكَانَ آبْرُهْمَا ضَالِحًا، فَأَزَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَفْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» الکهف / ۸۲.  
«در زیر دیوار گنجی نهفته بود که از آن دو یتیم بود. پدر نیکوکاری داشتند، پروردگارت خداست تا آن کنج محفوظ بماند و بر دست آن دو یتیم بیرون آورده شود.»

علامه در پایان می‌گوید:  
پس آنچه مقصود از تأویل، در این آیات می‌باشد، بازگشت هر چیزی به صورت واقعی و عنوان اصلی خویش است، مانند بازگشت ضرب به تأدیب، و قصد به علاج» (۲۷)  
جالب توجه آنکه استاد و راهنمای موسی، در مقام توجیه کارهای انجام شده، از خود شروع کرده، و به خدا

منتهی می‌نمود به عنوان مثال:

۱ - نخست درباره غرق سفینه می‌گوید:  
«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»

«خواستم تا آن را آسیب‌زده، از گزند طاغوت در امان باشد.»

۲ - سپس درباره قتل غلام می‌گوید:  
«فَخَشِينَا أَنْ يُسْرِهَ قَهُمًا... فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا خَيْرًا مِنْهُ...»  
«بیم آن داشتیم که بر پدر و مادر چیره گردد... خواستیم تا خداوند، بهتر از او را، به آنان عطا فرماید...»

تنها از خود سخن نگفته، بلکه با عنوان جمع سخن رانده است.

۳ - در پایان، صرفاً از خدا گزارش کرده است. به عنوان مثال درباره جدار چنین می‌گوید:

«فَارَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَفْرِجَا كَنْزَهُمَا، رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ...»

«... پس خدای تو خواست که آنها را به حدّ رشد و بلوغ برسند و گنج خود را استخراج نمایند، این هم رحمتی است از جانب خدای تو...»

بدین ترتیب از خود، نفی مسؤلیت می‌کند و می‌گوید:  
«...وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي...»  
(از پیش خود نکرده‌ام)

۵- سوره یوسف آیه ۱۰۰:  
«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ: يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ، قَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّي حَقًّا...»  
علامه در این باره می‌فرماید:

«گرچه تأویل در این آیه به معنای رجوع است، ولی از قبیل رجوع مثال به مُثَلِّلٌ که از آن انتزاع شده می‌باشد و همچنین تأویل درباره خواب عزیز، و نیز دو زندانی همراه یوسف، و دیگر آیات این سوره. تأویل در تمامی این موارد، همان است که در خواب، صورتی از واقعیت به او ارائه می‌شود، که حکم مثال را دارد، و از حقیقتی پنهان در زیر این صورت، حکایت دارد.» (۲۸)

در پایان نتیجه گرفته و می‌گوید:

«اولاً - تأویل، به این معنی، مخصوص آیات متشابه نیست؛ تمامی قرآن را شامل است. ثانیاً - تأویل، از قبیل مفاهیم (معانی ذهنیه) نیست، تا مدلول الفاظ و عبارات بوده باشد، بلکه از قبیل امور خارجی است که عینیت دارد.» (۲۹)

البته مقصود مصداق خارجی نیست؛ بلکه واقعیتی است که هدف و غرض از کلام را تشکیل می‌دهد، که تحقق عینی دارد. اعتبار محض یا صرف وهم نیست، که با این تغییر روش در گفتار، خواسته باشد موسی را، آرام آرام بر نحوه اسرار جاری در جهان، واقف سازد. و اشارتی باشد به مصالح حاکمه بر نظام آفرینش، که تماماً بر وفق خواست و اراده پروردگار صورت می‌گیرد. و این همان سنت الهی است که در نظام خلقت جریان دارد. قرآن در این باره می‌فرماید:

«وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» فتح / ۲۳

اکنون باید پرسید چرا نظریه علامه مورد تهدید یا نقد قرار گرفته است؟

عده‌ای در توجیه این کار می‌گویند: تأویل، آن گونه که علامه تفسیر نموده، بر خلاف تأویلی است که در مصطلح اهل تفسیر آمده است؛ زیرا تأویل متشابهات - اصطلاحاً - نوعی تفسیر است که علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می‌کند. قرآن مجید هم، معنایی جز این، قصد نکرده است؛ زیرا اهل زیغ به دنبال آیات متشابه می‌باشند، تا آن را طبق خواسته خود، تأویل کنند، یعنی ناروا تفسیر نمایند.

آیا جز این معنی، معنای دیگری برای آیه می‌باشد؟! آیا می‌توان، تأویل موجود در این آیه را یک حقیقت عینی خارجی دانست؟! آیا اهل زیغ به دنبال آن حقیقت واقعی هستند؟!

همچنین در مورد تأویل به معنای بطن قرآن می‌توان پرسید، آیا چیزی جز معنای گسترده‌تر و فزونی‌تر از مورد نزول آیه، می‌باشد؟! ظاهر آیه، چون ناظر به مورد نزول است، جنبه خصوصی دارد، ولی با الغاء خصوصیات، معنای گسترده‌تر و قابل انطباق بر موارد متشابه، پیدا می‌کند، که این الغاء خصوصیات، همان ارجاع دادن کلام است به مفهوم عام و همگانی، که مقصود اصلی کلام است، و در ضمن

ضامن بقاء و تداوم قرآن نیز می‌باشد.

خلاصه، نه تأویل متشابه، و نه تأویل به معنای بطن آیه، هیچ کدام از محدوده تفسیر (نوعی تفسیر) بیرون نیستند. و نمی‌توان آن را به معنای حقیقت عینی یا واقعیت خارجی پذیرفت. از طرف دیگر هرگونه تأویلی، اگر مستند به دلیل نباشد، قابل قبول نیست!

#### پی‌نوشتها:

۱. بصائرالدرجات - صفار ص ۱۹۵.
۲. تفسیرالمیزان ج ۳ ص ۴۵.
۳. همان ص ۴۸.
۴. همان ص ۴۹.
۵. همان ص ۴۶.
۶. همان ص ۲۱.
۷. همان ج ۴ ص ۴۲۸.
۸. همان ج ۳ ص ۲۱.
۹. همان ص ۲۱.
۱۰. همان ص ۴۶.
۱۱. همان ج ۲ ص ۱۴-۱۶.
۱۲. همان ص ۱۶.
۱۳. همان ج ۳ ص ۵۲-۵۳.
۱۴. همان ص ۲۵.
۱۵. همان ج ۲ ص ۱۶.
۱۶. همان ج ۳ ص ۵۳.
۱۷. همان
۱۸. همان ج ۱۳ ص ۳۷۶.
۱۹. آل عمران: ۷. نساء: ۵۹. اعراف: ۵۳. یونس: ۳۹. یوسف: ۶ و ۲۱ و ۳۶ و ۲۷ و ۴۴ و ۴۵ و ۱۰۰ و ۱۰۱. اسراء: ۳۵. کهف: ۷۸ و ۸۲.
۲۰. المیزان ج ۳ ص ۴۹.
۲۱. همان ج ۸ ص ۱۳۷.
۲۲. همان ج ۱ ص ۶۷ چاپ اسلامی.
۲۳. همان ج ۳ ص ۲۳-۲۴ چاپ جامعه مدرسین.
۲۴. همان ص ۲۶-۲۷ چاپ جامعه مدرسین.
۲۵. همان ص ۲۳.
۲۶. همان ج ۱۳ ص ۹۶.
۲۷. همان ج ۳ ص ۲۳-۲۴.
۲۸. همان ص ۲۴-۲۵.
۲۹. همان ج ۳ ص ۲۵.